

اندیشه ایرانی

گزارش همایش دولت مدرن و تکاملی به فرآیند

# سده‌های درخشان و جوی دولت مدرن

دولت محور بی شک یکی از قانونی‌ترین مفاهیم علم سیاست و شاید به عبارتی محوری‌ترین این مفاهیم باشد. به رغم مطرح شدن مباحث جدید در باب سیاست در چند دهه اخیر که باعث اهمیت یافتن مناسبات قدرت در سطح خود شده است و تا حدودی از مرکز خارج شدن مفاهیم کلاسیک سیاست مانند دولت را به دنبال داشته است، با مطرح شدن رهیافت دولت محور در دهه ۱۹۷۰ که طی دهه‌های بعدی نیز قوت خود را حفظ کرده است همچنان اهمیت قابل توجهی در علم سیاست را داراست.

در ایران نیز اندیشه و فرآیند دولت‌سازی اینک بیش از یک سده است که آغازی‌دن گرفته است. اولین جوانه‌های این فرآیند را بی تردید باید در تحولات پس از جنگ‌های ایران و ژوس جست‌وجو کرد و ادامه آن را در عرصه سیاست و اجتماع ایران در دوره‌های انقلاب مشروطیت پهلوی اول و دوم و پیدایش جنبش‌های اسلامی و نهایتاً انقلاب اسلامی و روی کار آمدن دولت جمهوری اسلامی پیگیری کرد.

همایش دوازده دولت مدرن با هدف فوق و در محورهای اقتصاد و دولت مدرن، فلسفه سیاسی و دولت مدرن، حقوق و دولت مدرن، جامعه‌شناسی و دولت مدرن، سیاست و دولت مدرن و دولت مدرن در بستر تاریخ در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران برگزار گردید.

آنچه در ادامه می‌خوانید بیان نظرات هفت نفر از محققان و جامعه‌شناسان ایران در این زمینه است.

# ضرورت دستیابی به دولت مدرن

## تقی آزاد ارمکی: دولت ایرانی، جامعه ایرانی

بررسی دولت مدرن بحثی است جامعه‌شناسانه که در عین حال اصحاب حقوق، تاریخ و فرهنگ هم کمک‌کننده هستند. این بحث از این جهت بیشتر جامعه‌شناسانه است که همیشه در لایه‌های پنهان گفت‌وگوهای سیاسی و گفت‌وگوهای روشنفکری ایرانی چالشی وجود داشته تحت این عنوان که مادر ایران اصولاً چیزی به نام دولت نداریم و اگر داریم حالت ویژه دارد. حتی عده‌ای معتقدند که مشکل از آنجا ناشی می‌شود که ما در ایران جامعه مدرن نداریم که دولت مدرن داشته باشیم.

به نظر من از آنجا که ما به عنوان محققان این عرصه تن به مطالعه تاریخ تحولات اجتماعی سیاسی ایران نداده‌ایم، دقت کافی و واقعی نسبت به آنچه بر سرزمین ایران و ایرانیان گذشته، نداریم و از طرف دیگر با توجه به برپا شدن عرصه‌های علمی و فکری و سیاسی نامرتبط با جامعه فرهنگی خودمان، ما به سمت پذیرش داعیه‌ای رفته‌ایم که این داعیه هیچ‌گاه در مورد ایران به آزمون گذاشته نشده است یعنی این داعیه که ما چیزی به نام جامعه و دولت در ایران نداریم و هر آنچه هست جامعه استبدادی است و نتیجه می‌گیریم که جامعه ایرانی جامعه استبدادزده، استبداد طلب و استبدادپذیر است و در عمل هم چاره‌ای به جز تن دادن به استبداد ندارد. این داعیه‌ها معمولاً به کتابهایی مانند روح‌الفرعین (قسمت مربوط به شرق و ایران) برمی‌گردد. دو طیف راست‌گرا (مدعیان تر سلطنت) و چپ‌گرا (روشنفکران مارکسیست ایرانی) هم به‌طور غیرمستقیم به این داعیه می‌پردازند.

این دو جریان فکری منشاء فضاها یا دولت‌هایی حتی در زمان معاصر شده‌اند که اساساً به ساختارها و نیروهای اجتماعی اعتنا نمی‌کنند، نه از روی استبداد، بلکه به عنوان سیاست به این صورت است که این دولت‌ها هیچ‌گونه حرکتی از سوی جامعه را نمی‌پذیرند و زندگی روزمره مردم، خواست‌ها و نیازهای آنها در غالب حرکت‌های اجتماعی هیچ اهمیتی ندارد، چون فرض بر این است که دولت‌ها تعیین‌کننده هستند و می‌توانند با چرخه سیاسی انواع چرخه‌های فرهنگی، اجتماعی و ... را تولید کنند. در اینجا دستکاری در حیات اجتماعی جامعه معنا می‌یابد. دولت‌ها در ایران هم داعیه ساختن خود و هم داعیه ساختن جامعه را داشتند، مانند دولت پهلوی که هم به بدنه خود و هم به ساخت ما به ازاهای اجتماعی به صورت دست‌کاری در نظام طبقاتی دست زد. در حقیقت این دولتها ساختارهای اجتماعی را سرکوب کرده و دست به ساخت طبقات متوسط و بالای شبهه به خود می‌زند تا به حمایت از این دولت‌ها اقدام کنند. به همین دلیل است که زمانی که طبقه متوسط از کنترل خارج

می‌شود دولت در مقابل آن می‌ایستد.

چنین جامعه‌ای در اثر این دخالت‌های مکرر دچار نوعی آشفتگی می‌شود و دست به ایجاد حادثه برای خود و نظام سیاسی می‌زند.

حرف اصلی در اینجا این است که دولت ایران مساوی با جامعه ایرانی نیست البته گرایش غالب و بسیار قوی راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه در ایران وجود دارد که با اصرار قصد دارد این «تساوی ارتجاعی» را برقرار سازد، در صورتی که جامعه ایرانی فریه‌تر از دولت ایرانی است؛ مثلاً در جامعه ایرانی ما خانواده یا دین ایرانی داریم، ایرانیان کسانی هستند که بیش از آنکه دولت داشته باشند خانواده داشتند. به این ترتیب دولت بخشی از این جامعه ایرانی است. البته جامعه در تضاد با دولت ایرانی نیست ولی این بدان معنی نیست که دولت‌ها خانواده و دین ایرانی را ساخته‌اند، هر چند ممکن است در دوره‌هایی کوتاه دخالت‌های مقطعی باعث برجسته شدن مکتب یا دینی خاص شده است. دولت با دخالت در الگوی خانواده ایران مثل ازدواج، فراغت، معیشت و ... دست به نوعی برخورد با جامعه زده است اما این بدان معنا نیست که جامعه به خواست دولت تن می‌دهد.

دولت‌ها در ایران به اشتباه تصور می‌کنند که می‌توانند جامعه را از ابتدا بسازند یعنی جامعه‌ای از ابتدا دینی یا از ابتدا سکولار و ... این طرز تفکر منجر به دخالت در امور جامعه مثل مذهب، ازدواج، معیشت و دیگر امور می‌شود، اینجاست که جنگ بین دولت و جامعه شروع می‌شود. این جنگ زمانی شروع می‌شود که دولت‌ها کمی از قدرت قاهره خود افول کنند و جامعه کمی جان بگیرد.

به نظر من باید این تعارض را حفظ کرد و آن را به نتیجه رساند نه اینکه با رادیکالیسم آن را از بین برد. در جاهایی که این تعارض بین تمامیت خواهی دولت‌ها و قانون‌خواهی جامعه آشکار شده است یا به سرنگونی دولت‌ها و یا افول اجتماعی ختم شده است، ما بایست از فروپاشی دولت‌ها و اجتماع اجتناب کنیم زیرا از هیچ‌کدام هیچ بهره‌ای نخواهیم

برد و مرگ، هر کدام به مرگ دیگری ختم خواهد شد.

\*\*\*

## علی اصغر سعیدی: دولت‌ها و سیاست‌های اجتماعی

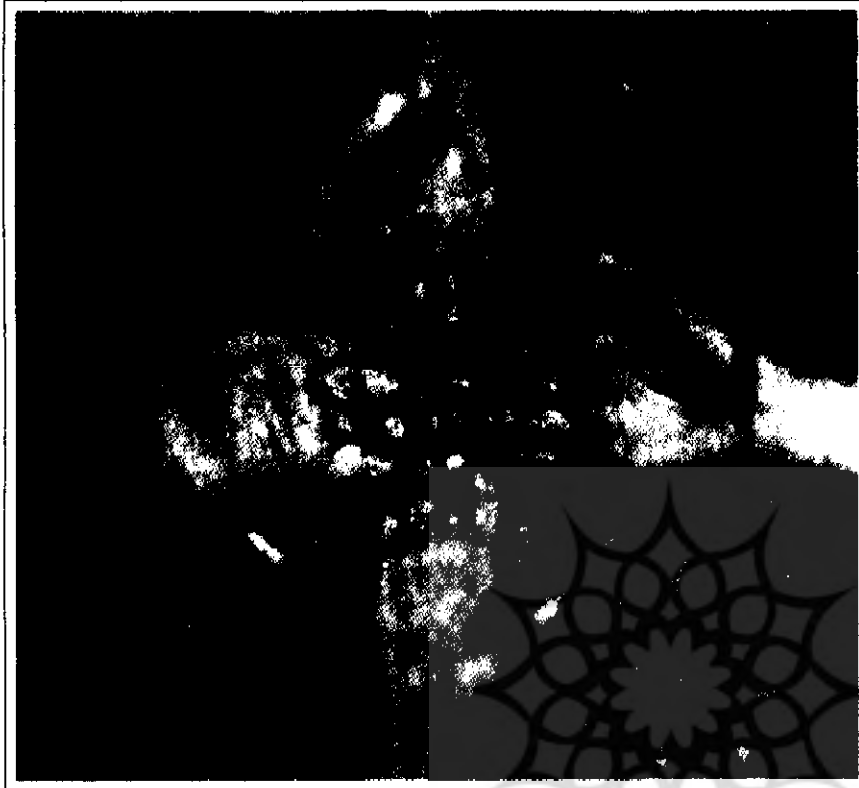
بررسی ارتباط دولت مدرن و سیاست‌های اجتماعی از این جهت مهم است که نوع دولت‌ها بر سیاست‌های اجتماعی آنها اثر می‌گذارد و از این جهت می‌توان نوع رابطه دولت و جامعه را تشخیص داد.

تعریف سیاست اجتماعی در اصل تضمین دولت بر تهیه منابع رفاهی مثل ایجاد اشتغال و احاطه بر قانون کار، آموزش و بهداشت را بگنجاند و ... است.

عموماً سه شرط برای تصور سیاست اجتماعی قائل شده‌اند: اول شرایط رشد اقتصادی و توسعه یافتگی، دوم شرایط دموکراتیک و سوم شرایط دربرگیرندگی اجتماعی که همه شهروندان را مستحق می‌داند و آنها را به‌طور برابر در فرآیندهای اجتماعی شرکت می‌دهد. البته نوع پیاده‌شدن این سیاست‌ها برحسب شرایط اجتماعی و سیاسی و تاریخ متفاوت است، اما معمولاً گفته می‌شود در کشورهای توسعه یافته این سه شرط به ترتیب حادث شده است.

پس می‌توان گفت دولت‌های رفاه براساس وجود این سه شرط یک دست نرم‌های اجتماعی را شکل دادند که بیشتر در اروپا رخ داد و منجر به بیمه‌های اجتماعی، بازنشستگی، حقوق و ... گردید. علت عدم رشد نرم‌های اجتماعی در برخی از کشورها در حقیقت عدم تحقق این شرایط است. براساس همین طبقه‌بندی می‌توان گفت که بلوغ حقوق یعنی اول حقوق سیاسی و بعد اجتماعی در جهان سرمایه‌داری، نهادهای مختلفی را براساس سیاست و تجربیات مختلف تولید کرده است.

البته در زمینه کارایی و عقلانیت در دولت رفاهی بحث‌های زیادی صورت گرفته است و عمدتاً این دو در مقابل همدیگر قرار گرفته‌اند اما آن چیزی که حداقل در چهار تا پنج دهه پس از جنگ دوم جهانی با آن مواجه هستیم یک آرایش مناسب بین سیاست‌های اجتماعی دولت‌ها و بازار است و



اجرای سیاست اجتماعی در حقیقت مانع بازار کار نشد. اما در زمان کنونی آنچه به عنوان بحران اقتصادی نامیده می شود، صرفاً بخشی است اقتصادی و بحث اجتماعی آن مقوله ای جداگانه است.

مدلی از تطور سیاست های اجتماعی در کشورهای مثل چین، کوبا و شوروی سابق و اروپای شرقی انجام شد که در آنها می توان آموزش مجانی، بهداشت رایگان که در اصل با منهدم حقوق کار و کارگر گره خورده و نه با حقوقی که در کشورهای غربی وجود دارد، مشاهده کرد.

در کشورهای در حال توسعه اساس راه رشد سیاست های اجتماعی کاملاً متفاوت بود در این کشورها معمولاً سیاست های اجتماعی با حقوق شهروندی (مثل اروپا) یا نرم های کارگری (مثل بلوک شرق) منطبق نود، اینجا معمولاً این تصور منطبق با فرآیندهای توسعه به ویژه اهداف صنعتی شدن بوده است مثل الگوی سنگاپور؛ در این کشور و در اکثر کشورهای آسیای جنوب شرقی علت مهم تلفی شدن آموزش در اصل تربیت لشگری منضبط و نیروی کار ماهر برای اهداف توسعه بود. دلیل این امر در حقیقت استفاده از آموزش (توسعه اجتماعی) به عنوان بازاری در جهت توسعه اقتصادی بوده است، اما باید توجه کرد که پیامد ناخواسته این تصور در کشورهای در حال توسعه ظهور جنبش های اجتماعی برای ایجاد تغییرات سیاسی بوده است.

این جنبش ها تئوری تطور اجتماعی مارشال را زیر سوال می برد که برای تکامل حقوق از مدنی به حقوق اجتماعی ترتیب قائل است، به این ترتیب این ترتیب قابل تعمیم به هر جامعه ای نیست و جوامعی که گفته شده نشان دادند که می توان از طریق تطور حقوق اجتماعی در مرحله اول به حقوق مدنی دست یافت، یا حداقل به پیشرفت نائل شد. در کشورهای آفریقای شمالی و خاورمیانه تصور سیاست های اجتماعی به ویژه پس از دوران استعمار با دولت مازی و ملت سازی همراه بوده است و اساس این مسئله با تشکیل دولت - ملت ها و به نوعی مشروعیت بخشی به دولت ها همراه بوده است.

اما نمی توان پایه این سیاست ها را در مفهوم حقوق شهروندی ملاحظه کرد؛ رشد این سیاست ها مانند سوسیدها و مسترمی ها، که در اصل برای جلب نظر ملت صورت گرفت بی نتیجه ماند (همانند حکومت ناصر در مصر و محمد رضا پهلوی در ایران). از این سیاست ها بیشتر طبقه متوسط منتفع می شدند که البته بیشتر با انگیزه نیاز به دولت سازی صورت گرفته و نه ایجاد و گسترش رفاه.

برای مثال تاکید ویژه شاه بر آموزش اجباری برای ایجاد اتحاد بین اقوام به ویژه زبان فارسی نقش نمایشی برای دولت وی داشت و هدف تنها گسترش بوروکراسی وابسته به دولت بوده است. در ایران امروز هم اکثر فارغ التحصیلان به بخش عمومی می روند تا به بازار کار.

در مورد ایران، اگر بخواهیم این مراحل تطور را بر سر سیاست های اجتماعی دولت ها منطبق کنیم باید بگوییم که دولت در اینجا به نوعی از دولت رانتی نزدیک بوده است که مشابه آن در کشورهایی مانند عربستان هم مشاهده می شود و این سیاست ها بدون توجه به حقوق شهروندی رشد کرده است. با ظهور انقلاب اسلامی در تئوری بیشتر مواجه با یک دولت رفاه هستیم ولی در عمل می بینیم که سیاست های اجتماعی نه به خاطر تطور حقوق اجتماعی صورت گرفته بلکه در جهت تثبیت ساختار قدرت بوده است. گفتمان رفاهی در ایران تا مقطع دوم خرداد وجود داشته است یعنی می توانیم جناح های سیاسی مختلفی را براساس مسائل اجتماعی از هم تفکیک کنیم اما پس از دوم خرداد تفکیک جناح ها براساس موازین اجتماعی از بین رفت و این گفتمان در نطفه خفه شد.

به طور خلاصه این فکر که تا نظوری در حقوق مدنی

ایجاد نشود نمی توان حقوق اجتماعی را بسط داد، اشتباه است زیرا امثال هایی وجود دارد که براساس آن بدون رعایت حقوق مدنی به حقوق اجتماعی رسیده اند. مثلاً تطور حقوق اجتماعی زنان در جهان نشان داده است که این پیشرفت می تواند ابتدا اتفاق بیفتد و سپس به تحول مدنی و تغییرات در دولت منجر شود.

\*\*\*

### غلبه سبب توسعه دولت مدرن از دید جامعه شناسی

دولت مدرن مسئله مهمی در سطح جهانی است. خود دولت مدرن دستاورد مدرنیته و چیز جدیدی است و از یک سلسله اصول اساسی مثل فردگرایی، خردباوری، سکولاریسم، حقوق قانونی فرد، حقوق شهروندی، حفظ منافع ملی و پیوند نهاد دولت و جامعه مدنی تشکیل شده است.

اقتدار این دولت از مردم است و قوانین آن طبق مصلحت عمومی تدوین می شود و به طبع مصالح آن با مصالح نظام های سنتی به کلی متفاوت است. بسیاری از مشکلات جوامعی مثل ما ناشی از همین اختلاط دولت مدرن و سنتی است. جامعه ایران حدود ۲۰۰ سال است که با مسئله دولت مدرن درگیر است و تلاش می کند به جامعه صنعتی مدرن و تابع ناشی از آن دست یابد.

حداقل دو انقلاب گذشته در ایران، مشروطیت و اسلامی، دارای حداقل خواست تشکیل دولت مدرن بوده اند که بتواند پاسخگویی نیازهای جدیدی باشد که در دنیای امروز ما با آن سر و کار داریم. البته این تلاش متأسفانه هنوز به نتیجه

عموماً سه شرط برای تطور سیاست اجتماعی قائل شده اند: اول شرایط رشد اقتصادی و توسعه یافتگی، دوم شرایط دموکراتیک و سوم شهروندی دربرگیرندگی اجتماعی که همه شهروندان را مستحق می داند و آنها را به طور برابر در فرآیندهای اجتماعی شرکت می دهد

نرسیده است و بسیاری از کشورها هم دچار وضع ما هستند. جامعه شناسان کلاسیک به مسئله دولت بسیار کم پرداخته و معمولاً به جامعه و جامعه مدنی توجه کرده اند. گاهی از دولت به عنوان یک نهاد اجتماعی و گاهی به عنوان سرپرست نظم به آن توجه کرده اند.

برای مثال مارکس دولت را تابع طبقات اجتماعی می دانست و دست نشانده طبقه ای خاص که مستقل نیست. نئومارکسیست هایی مثل پولزاس در ادامه نظر مارکس و در تعدیل آن معتقدند که دولت مدرن اقتدار هم وابسته به طبقه خاصی نیست و نیمه مستقل است.

جامعه شناسان دیگر از وجه سیاست به دولت نگریسته اند مثل کارکردگراها که در یک پارادایم برای کلیت جامعه شناسی، دولت و سیاست تعیین کننده اهداف کلی جامعه اند و نهادهای دیگر این اهداف را پیاده می کنند. یکی از خصوصیات اصلی دولت مدرن، از نظر ماکس وبر، توسعه عظیم دستگاه اداری و بوروکراسی است که در اختیار دولت است. وبر رابطه ای مستقیم بین کاپیتالیسم و بوروکراسی می بیند و آنها را لازم و ملزوم می داند و معتقد است که بوروکراسی اساساً نوع راسیونالیسم و خردورزی است که عقلانیت را حاکم می کند و راس آن در اختیار دولت است که از طریق آن بر کل جامعه اشراف دارد. در حقیقت این حالت هر می را نوعی هنجار عقلانی و حقوقی می داند و به کل جامعه به مثابه یک بنگاه اقتصادی می نگرد. از نظر وبر نظام جدید چه در وجه کاپیتالیستی و چه سوسیالیستی آن راهی جز گسترش بوروکراسی ندارد، هرچند در پایان اشاره می کند که این بوروکراسی مبارزندگان خود را

در این «فلسه آهنبه» خفه خواهد کرد.

بیز جورديو، جامعه شناس جديد، معتقد است كه همه چیز بر محور سرمایه می چرخد، اما او سرمایه را به وجوه مختلف فرهنگی، تاریخی، نمادی، اقتصادی، اجتماعی و امثال آنها تقسیم می کند با این ویژگی که هر کدام از آنها قابلیت تبدیل شدن به بگدیگر را دارد. وقتی برای مثال سرمایه فرهنگی در گروهی و جامعه ای رشد پیدا کرد و شکرفا شد کسانی که صاحب این سرمایه هستند می توانند از آن بهره اقتصادی برند. به هر حال از نظر بورديو آنچه اهمیت دارد انباشت سرمایه هاست و هرکس انباشت سرمایه بیشتری داشته باشد نسبت به دیگران دست بالاتری دارد.

دولت در حقیقت نهادی است که توانسته است انباشت سرمایه بیشتری را نسبت به دیگران انجام دهد. دولت تا وقتی این وزن را دارد می تواند حاکمیت خود را بر جامعه ادامه دهد یا به قول وبر: «دولت یک مجتمع انسانی است که انحصار استفاده مشروع از خشونت فیزیکی در یک سرزمین معین را با موفقیت از آن خود می کند». به عقیده او دولت محصول فرآیند تراکم انواع مختلف سرمایه از قبیل اقتصادی، فیزیکی، ابزارهای فشار مثل پلیس و ارتش، سرمایه فرهنگی، اطلاعاتی و نمادین است که از طریق آنها می تواند اعمال قدرت کند و بر مردم حاکم شود.

دولت سعی می کند که سرمایه های خود را بقبولاند. مثلاً سعی می کند که به همه همان فرهنگی را بقبولاند که مشترک و قالب باشد و دولت راحت تر فرهنگ خودش را در جامعه پیاده کند. این تفوق انواع سرمایه در دولت ها از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در دولت مدرن به هر حال به نوعی رابطه دولت و مردم و طبقات اجتماعی و سرمایه های مختلف جامعه مطرح است. دولت مدرن در جهان امروز رو به گسترش است و با این حال می بینیم که ۴۰ درصد جمعیت فعال جهان هنوز مزدور دولت هستند و هنوز هم دولت ها دست بالا را از نظر اقتصادی دارند. ما از ۱۵ سال قبل تلاش زیادی کرده ایم تا دولت مدرن را به جای سیستم قبل بشناسیم. می توان گفت که ناکامی های زیادی در این ۱۵۰ سال بوده است. در جوامعی مثل جامعه ایران دولت با تراکم کردن سرمایه ها دست جامعه خالی می شود و خود به خود افراد دست پایین را می گیرند. مسئله دیگر جریان آزاد اطلاعات است که دولت ها با جلوگیری از آن از دسترس افراد به اطلاعات آزاد جلوگیری می کنند و این تفوق اطلاعاتی خود به خود افراد دیگر را به دست پایین تر دولت می راند.

مهمترین عامل در زمینه تفوق اطلاعاتی دولت، وسایل ارتباط جمعی است. در حقیقت در اینجا انباشت سرمایه توسط وسایل ارتباط جمعی جدید به نفع دولت صورت می گیرد. بالاترین اقتدار دولت ها در کشورهای جهان سوم همین اقتدار نمادین است که توسط رادیو و تلویزیون اشاعه پیدا می کند.

در دولت مدرن، دولت در جهت منافع ملی است. وقتی اقتدار در دست دولت باشد عملاً بخش های دیگر (جامعه) ضعیف باقی می ماند و توان مقابله با دولت را ندارند. بنابراین دولت باید تحت نظارت باشد تا جهتی بر خلاف منافع ملی در پیش نگیرد.

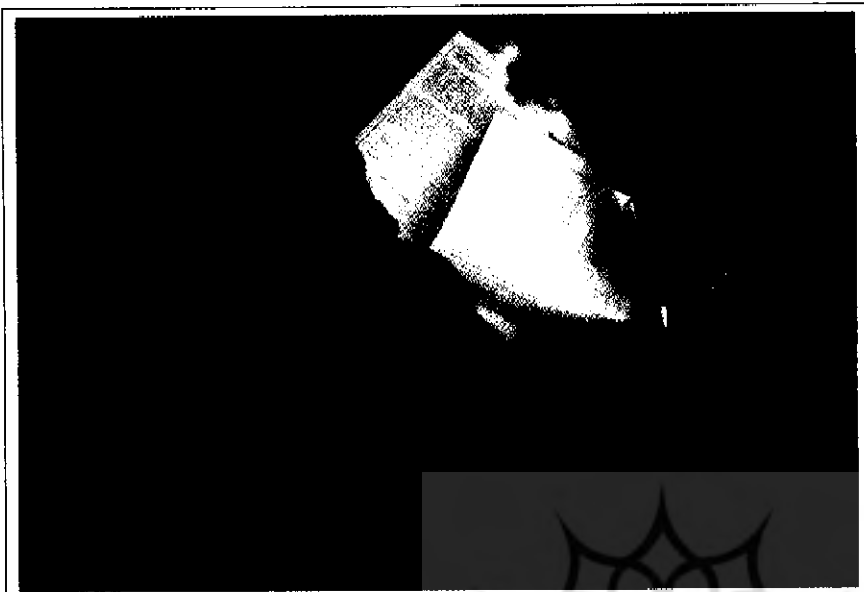
اگر دولت مدرن شکل نگیرد و این سرمایه های انباشته به جامعه منتقل نشود و اگر رسانه های جمعی در اختیار همه نباشد خود به خود جای گفت و گو باقی نمی ماند و تعارض دولت و جامعه تشدید می یابد.

\*\*\*

### احمد نقیب زاده: مقایسه شکل گیری دولت

#### مدرن در ایران و غرب

الزامات دولت مدرن هنوز در ایران نه برای مردم و نه برای دولتمردان شناخته شده نیست. نه مردم این سبک حکومت را بر خود هموار می کنند و نه حاکمان دارای عملکرد



تئوریک در این زمینه اند.

نخستین تفاوت دولت مدرن و دولت ایران به مسئله درون جوشی بودن و وارداتی بودن آن برمی گردد. نظریات زیادی درباره چرایی شکل گیری دولت مدرن در غرب مطرح شده است و ما فقط به تاریخچه کوتاهی از تشکیل دولت مدرن در غرب می پردازیم. در دوره پایان فتودالیته در غرب عوامل گاه متعارض و حتی مخالفی دست به دست هم دادند تا دولتی یکپارچه با دیوان سالاری واحد در سرزمینی واحد با مردمی مشخص و حاکمیت یکپارچه تشکیل شود. اتباع این دولت با شناسنامه به طور دقیق مشخص می شوند. ما نمی توانیم این دولت را از دستگاه بوروکراتیکش جدا کنیم زیرا نمود عینی همه این اوصاف در همین دستگاه بوروکراتیک محقق می شود. اینکه دعواهای جدی بین فتودال ها وجود داشت و آنها این دعواها را به نزد پادشاه می آوردند بیانگر ضرورت اقتصادی و سیاسی پشت تشکیل این چنین دولتی بود که تا آن زمان احساس نشده بود. مرحله ای که این دولت پشت سر گذاشت اول از ساخت یک مرکز حکومتی شروع شد بعد به مرحله دموکراتیک رسید و در مرحله بعد به تحزب دست یافت.

چگونه این دولت به سایر مناطق جهان هم نفوذ پیدا کرد؟ در حقیقت اغلب کشورهای که به وارد کردن این پدیده پرداختند عمدتاً در پرتو یک نظام سیاسی به این کار پرداختند. برای مثال در اروپای شرقی هنگام برخورد با اروپای غربی به ضعف خود پی بردند و دریافتند که به جز از طریق مجهز کردن خویش به چنین دولت قدرتمندی قادر به پاسخگویی و مقابله نخواهند بود. دومین مسئله که این دولت ها را استمرار بخشیده کارایی این دولت ها بود. دولت های مدرن برخلاف دولت های قبلی بسیار کارآمدتر و منسجم تر بودند. به همین ترتیب این دولت وارد ایران شد و این نقطه شروع جنگ های ایران و روس بود که لزوم وجود دولت مدرن را به عباس میرزا اولی عهد نشان داد. به این ترتیب روندی شروع شد که با امیرکبیر ادامه یافت و به انقلاب مشروطه رسید. این روند افت وخیز بسیار داشت و نهایتاً گرچه قرار بود با انقلاب مشروطه دولتی مدرنی در ایران بر سر کار بیاید ولی به همان دلیلی که در اغلب کشورهای جهان سوم این دولت شکست خورد در ایران هم این فرآیند وارداتی بی نتیجه ماند. دلیل اصلی در این میان وارد کردن دولت مدرن در زمان نامناسب بود. اغلب جوامعی که نتوانستند به موقع دولت مدرن را مستقر کنند اغلب به راهکاری افراطی کشیده شدند. انقلاب مشروطه به این دلیل شکست خورد که نهادهای سنتی بسیار قوی در مقابل این نهاد وارداتی ضعیف وجود داشت و گاهی اوقات خود این نمادها مسوولیت این دولت مدرن را بر عهده می گرفتند مثل ورود ایل بختیاری به مرکز برای در دست گرفتن قدرت. گرچه عده ای معتقدند که یکی از راه های مدرنیزاسیون همین است که نهادهای سنتی بر مصدر کارهای دولتی قرار داده شوند تا هم این موانع سنتی خنثی شوند و از جلوی مدرن شدن دولت برداشته شوند و خود او هم مأمور این کار شده است به این ترتیب موجب چالش های کمتری می شود مانند الگوی ژاپن. گرچه شکست مشروطیت در اثر این تقابل با نهادهای سنتی قابل انتظار بود اما خوشبختانه راه بسته نبود و گرچه راه دموکراسی بسته شد راه اقتدارگرایانه آن در پیش گرفته شد و چاره ای جز این هم نبود، چون ما ۲۰۰ سال در این راه عقب بودیم و این مسیر کوتاهی تر برای رسیدن به دولت مدرن بود. شروع جدی دولت مدرن در ایران که مقارن با ساخت مرکز در اروپاست، زمان پهلوی اول است که مردم شناسنامه پیدامی کنند و مرزهای ایران مشخص می شود، حاکمیت مبهم از بین رفت و پایه دستگاه بوروکراتیک گذاشته شد. حال تفاوت ها از اینجا شروع می شود. در غرب این پایه در مسیری غیرشخصی گذاشته شده بود اما در ایران اینگونه نبند، به

دلایل بسیار پیچیده جامعه شناختی و تاریخی دستگاهی که لویی چهاردهم در فرانسه ایجاد می کرد دستگاهی غیر شخصی می شد و کارمند دولت به عنوان رعیت پادشاه عمل نمی کرد، اما در ایران همچنان این دستگاه شخصی بودن خود را حفظ کرد.

در ایران تمام قدرت های محلی سرکوب شد زیرا در اروپا با نوعی فتودالیسم جا افتاده مشخص رویه رو بودیم اما در ایران با نوعی عصیان ایالات و ولایات مواجه می شویم و سرکوب این عصیان طبعاً فقط با یک نیروی نظامی میسر بود. دولت پهلوی اول پایه های مدرنیسم را در همان زمان حکومت مطلقه گذاشت. حافظ این دولت مدرن هم در همه جا در سطح اولیه نیروی نظامی در سطح ملی است. زیرا ارتش ملی نقش مهمی در استقرار دولت های مدرن ملی ایفا می کند. همه عناصری که گفته شد در ایران حداقل با ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال تاخیر و در قرن بیستم حاصل می شود و دولت باید در آن واحد به هر سه مرحله تحقق دولت مدرن از طریق بسیج همگانی و دیکتاتوری بپردازد. یعنی هم مرحله ساخت مرکز برای ایجاد دولت مقتدر و هم مرحله دموکراسی یعنی بخش قدرت هم مرحله سوم یعنی تحزب که در حقیقت مرحله ساماندهی قدرت در جامعه مدنی است همزمان به اجرا در می آیند. به همین دلیل آشننگی هایی ایجاد می شود که در ایران ما شاهد آن هستیم. یکی از دلایل اصلی این آشننگی فشار جامعه بین المللی است. زیرا جامعه بین المللی اجازه نمی دهد که شما ابتدا ۲۰۰ سال دولت مطلقه را برقرار کنید و بعد وارد مرحله دموکراسی شوید. آنها از شما می خواهند که حقوق بشر و حقوق شهروندی ... را رعایت کنید. بنابراین باید به راه حل دیگری اندیشید که بتوان هم الزامات دولت مطلقه را انجام دهیم و هم الزامات دولت دموکراتیک را. به نظر من این کار از طریق قانون شدنی است، یعنی از طریق وضع قوانین این تقابل را از بین ببریم. هر دو طرف باید از طریق قانون به طرف مقابل احترام بگذارد یعنی دولت نگران آزادی مردم باشد و مردم نگران اقتدار دولت، والا اعمال طرفین غریزی خواهد شد. یعنی دولتسرد ممکن است به هر کاری برای حفظ اقتدار دولت دست بزند و افراد جامعه هم بی محابا اقتدار دولت را نادیده بگیرند و کار به یک کشمکش طولانی کشیده شود.

\*\*\*

### حاجتم کلدری: دولت مدرن فرمت از دست رفته

منظور من از دولت state است. مایلیم چهار مرحله را به

جهت تاریخی برشمارم که در مورد دولت با تعبیری که گفته خواهد شد، صدق می کند. دو مرحله اول دولت پیشامدرن است و در مسیر حرکت به سمت دولت مدرن قرار دارند. مرحله اول از ابتدای قرن ۱۴ میلادی تا ۱۶۴۸ زمان پیمان وستفالی است، مرحله دوم از ۱۶۴۸ تا انقلاب فرانسه، مرحله سوم از انقلاب فرانسه تا حول و حوش دهه ۷۰ میلادی و مرحله چهارم هم شامل چند دهه اخیر می شود. آغاز مرحله اول معادل حکومت ایلخانی در ایران است و پایان آن معادل زمان افول صفویه. مرحله دوم برابر با روی کار آمدن قاجار و مرحله سوم نزدیک به انقلاب اسلامی ایران است. دو مرحله اول را می توانیم دوران جوانه زدن دولت مدرن بنامیم. یعنی زمانی که دولت به عنوان تأسیسات در حال شکل گیری و با یک مرکزیت و مرزهای ملی ایجاد می شود. این دوران دوران زوال امپراتوری هابسب و دولت قصد دارد تا خود را از سیطره حکومت مذهبی و پیام رها کند. دولت می خواهد به فراتر از شهرها رود و به روستاها سرایت کند. حول و حوش انقلاب فرانسه تحولات جدی تری در اروپا ایجاد شده است. از انقلاب صنعتی گرفته تا پیشرفت هایی در تئوری های سیاسی، روشنفکری و عقل گرایی چنان که قرن هفدهم را عصر خرد هم نامیده اند. از دوران ناپلئون تا حدود ۲۰ سال پیش به یک معنا دوران گسترش، رشد و شکوفایی دولت مدرن بود. البته اوج این شکوفایی در زادگاه این دولت یعنی اروپا مشاهده می شود. دوره دو سال آخر مرحله ای است که عده ای عقیده دارند در آن ما شاهد زوال دولت مدرن هستیم که لازم نیست یکباره صورت بگیرد بلکه جوانه های این زوال از ۱۹۷۵ قابل مشاهده است. تحولات تکنولوژیک، گسترش اندیشه ها و الزام دولت مدرن در عقب نشینی به نفع سازمان های فرادولتی و بین المللی و ناگزیری از دست برداشتن از حاکمیت مطلق در داخل همگی به زوال دولت مدرن کمک کرده اند. من اعتقاد دارم که ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی است در زوال دولت مدرن و ایجاد نوعی دولت های محلی تر و محدودتر در کنار سازمان های جهانی.

اما دولت مدرن دارای سه نوع ویژگی است. اول؛ شعارهای دولت مدرن، یعنی از مرزهای ملی گرفته تا سرود ملی و پرچم ملی که اهمیت بسیار زیادی دارند و در رگ و پی دولت مدرن تنیده شده اند. به عنوان مثال وقتی صحبت از سرود ملی می کنیم با همان حسن ناسیونالیسم صحبت از پرچم ملی و همینطور تقویم ملی می کنیم. تقویمی مشخص

و منسجم که به کلی با این تقویمی که ما در این دو سه دهه در ایران شاهدش بودیم متفاوت است که انواع و اقسام روایت‌های قمری با نوعی بی‌نظمی در آن جای گرفته است. داشتن تقویم مشخص با تعطیلات و مناسبت‌های مشخص کاملا منطبق است با نظام سرمایه‌داری صنعتی در حال رشد و یک دیسیپلین بورژوازی که در جامعه در حال شکل گرفتن است.

ویژگی دوم دولت مدرن؛ ساختارهای نوین و جدید در حال شکل‌گیری است که هر کدام معرف‌های مختلفی را دارند؛ از یک ساختار بوروکراتیک گرفته تا یک ساختار نظامی و اقتصادی. به هر حال همه ساختارها مدرن هستند شامل یک نظام عقلانی با حداقل نگرانی. از جمله این ساختارها نظام آموزشی است که مردم و جوان‌ها را برای اهداف ملی پرورش می‌دهد. نظام آموزشی ملی قادر است که کشور کوچکی مانند پروم را در اندک زمانی به پای امپراتوری عظیمی چون فرانسه برساند. در همین معنا، ساختار سیاسی دولت مدرن آن چیزی است که به عنوان Chairman شناخته می‌شود یعنی تفکیک اصولی بین شخص صاحب قدرت با خود قدرت یعنی برخلاف کشورهایی که دید ایدئولوژیک به قدرت دارند که شخص صاحب قدرت و خود قدرت کاملا در هم تنیده‌اند و شکوه هر یک متعلق به دیگری و زوال هر یک هم متعلق به دیگری است. تفکیک مشخصی بین قدرت و شخص حاکم صورت می‌گیرد.

در قسمت ویژگی اول دولت مدرن یعنی شاعران! اگر چه دولت پهلوی دست به تئیت شاعران زدند، اما این تئیت به دلیل انقلاب اسلامی و ظهور جمهوری اسلامی متزلزل شد و نیمه‌کاره ماند. یعنی ما همچنان درگیر تئیت شاعری هستیم که بتواند به عنوان نماد و سمبل وثاقت و ارتباط مرد حرف بزند و مردم آن را بپذیرند. ما بیشتر دولت شبه‌مدرن داشتیم و نتوانستیم ساختارها را مدرن کنیم. نظام بوروکراتیک ما نظامی است متکی بر پول نفت و رانت نفتی. به همین معنا اگر به ساختار شهری و شهروندانه نگاه کنیم کاملا وابسته است به نیروهای سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت.

ویژگی سوم دولت مدرن دارای کلیاتی در چهار محور است. یک محور ذهن مدرن است. یعنی دولت‌های مدرن دارای شهروندانی هستند که کمابیش در آنها ذهن مدرن شکل گرفته است و مشکل ما در ایران این است که ذهن مدرن نداریم و اکثر آذهای پیشامدرن است. محور دوم شکل‌گیری وجدان آزاد است. نطفه اولیه آزادی وجدان در قرن‌های ۱۳ و ۱۴ در جنگ‌های مذهبی اروپا بسته شد. همین آزادی وجدان است که بعدها پایه حقوق اساسی مولفه‌هایی مانند حقوق بشر را تشکیل می‌دهد مانند آزادی وجدان، حق انتخاب دین، حق انتخاب سویه‌های سیاسی، اقتصادی و... محور سوم غلبه اقتصاد پولی است. اقتصادی که به افراد حق تحرک داده است و وابستگی جنسی افراد را به وابستگی مالی و پولی بدل کرده و به آنها اجازه مهاجرت می‌دهد. چهارمین ویژگی هم شکل‌گیری لایه‌های مناسب است که بتواند حامل اجتماعی این تحولات باشند. تمامی این محورها و مراحل در هم تنیده‌اند و هویت دولت مدرن را در خود متبلور می‌کنند. اما در پیوند این چهار محور با جامعه خود می‌بینیم که دچار مشکل هستیم همانند شکل نگرفتن همان ذهن مدرن در افراد در ایران ما. همچنان فرایند شکل‌گیری ذهن مدرن ناکارآمد است و این را می‌توان در رمان‌های معاصر هم دید. وضع آزادی وجدان در ایران اسفبار است. اقتصاد پولی ما یک اقتصاد نهادینه و سالم نیست. لایه‌های اجتماعی حاکمان و حکومت‌گران ما متناسب با آداب و رسوم و تفکرات مدرن یا تفکرات شهروندان نیست.

یک مشکل بسیار جدی ما این است که نظام حکومت و هیات حاکمه ایران نسبت به متوسط سطح مدنیت معمولا از فضا و کیفیت نازل تری برخوردار است. برای همین است

که عقبه جامعه با همدستی برخی از گروه‌های هیات حاکمه همواره فرصت دارد تا اساس و استوانه‌های یک دولت مدنی و مدرن مدنی و نوپا را متزلزل سازد این امر گاهی با عشایر گاهی با نیروهای مستضعف و محروم و گاهی هم آشکارا از طریق گروه‌های فشار خیابانی صورت می‌گیرد. یعنی در دولت مدرن اختیار تسلط به خیابان‌ها توسط نیروهای مدنی تامین می‌شود ولی در دولتی مانند دولت ایران اختیار تسلط بر خیابان‌ها توسط گروه‌های فشار صورت می‌گیرد. با اشاره‌ای نمادین به فیلم ۳۰۰ برای اثبات این عقب ماندن هیات حاکمه ایران از مدنیت بحث خود را به پایان می‌برم. درست است که فیلم ۳۰۰ در یک معنا تحریف

**ما بیشتر دولت شبه‌مدرن داشتیم و نتوانستیم ساختارها را مدرن کنیم. نظام بوروکراتیک ما نظامی است متکی بر پول نفت و رانت نفتی. به همین معنا اگر به ساختار شهری و شهروندانه نگاه کنیم کاملا وابسته است به نیروهای سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت**

ناجوانمردانه تاریخ است با غرض ورزی‌های سیاسی و ایدئولوژیک خاص ولی یک نکته را هم نمی‌توانم از ذهن خود پاک کنم و آن این است که آنهایی که در فیلم ۳۰۰ ایران دوهزار و ۵۰۰ سال پیش را نمایندگی می‌کردند نسبت به کسانی که به عنوان هیات حاکمه ایران نماینده مردم ایران هستند چه میزان تفاوت دارند. یعنی وقتی که ما سلوک نشست‌ها و حتی شکل و شمایل هیات حاکمه خود را می‌بینیم وقتی آداب و نحوه برخورد و برداشت آنها را از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نظام بین‌الملل از فرهنگ، از انسان و از ادب بنگریم من فکر می‌کنم که حتی اگر این فیلم هم ساخته نمی‌شد یک فیلم مستند از ما تهیه می‌کردند شاید کارایی خیلی بیشتر از این ۳۰۰ داشت.

### عیایس عهده، حقوق و دولت مدرن

برای بحث در رابطه بین این دو مقوله یعنی حقوق و دولت مدرن باید دو ویژگی اصلی برای دولت مدرن برشمرده. یکی مفهوم مرزبین و قلمرو مشخص و دیگری جمعیت است. در نظام‌های گذشته دولت‌ها به یک جمعیت مشخص حاکمیت نداشتند و اصلا تابعیت وجود نداشت، اما امروزه این موضوع اهمیت پیدا کرده که این اهلیت را می‌توان در قضیه زهر کاکلمی مشاهده کرد.

اگر بپذیریم که دولت محدود به این دو فاکتور باشد باید پرسیم بنیای تشکیل این دولت چیست؟ در واقع می‌توان گفت که بنیای تشکیل دولت مدرن قرارداد است که بر حسب آن این جمعیت در سرزمین معینی برای تشکیل دولت اقدام می‌کنند. براساس این قرارداد پایه و مشروعیت دولت مدرن حقوقی است. حتی دولت‌هایی که بر حسب قانون سرکار نمی‌آیند مثلا ملی کودتا و انقلاب، حالا این حکومت طی دوره‌ای سعی می‌کند که پایه حکومت خود را محکم کند. بنابراین سوال اساسی در اینجا این است که اگر دولت مدرن پایه حقوقی دارد ویژگی‌های این حقوق چیست؟ به عبارت دیگر دولت‌های مدرن به ناچار باید ماهیت خود را روی یک پایه حقوقی (قانون اساسی) قرار دهند. اولین نتیجه‌ای که از این گزاره می‌توان گرفت این است که پایه این قانون اساسی چیست؟ پاسخ این است که وقتی ما بپذیریم که دولت مدرن با جمعیت خاصی تشکیل می‌شود. بنابراین، این قانون اساسی پایه عرفی دارد و به پذیرش مردم می‌رسد. در حقیقت قراردادی است بین خود مردم برای تمشیت حقوق جامعه، پس نخستین رکن حقوقی در چنین جامعه‌ای

حاکمیت قانون است.

دولت مدرن بدون حاکمیت قانون مطلقا معنا ندارد. حاکمیت قانون یعنی اینکه آنچه اجرا می‌شود خارج از اراده اشخاص باشد، به عبارت دیگر فارغ از اینکه چه کسی این قانون را اجرا می‌کند باید شاهد یک اجرای یکسان و علی‌السویه باشیم. اینگونه نیست که اراده فرد به واسطه فرد بودن وی در جامعه جاری باشد.

از سوی دیگر، حاکمیت قانون تا حدود زیادی او است یعنی ممکن است در جامعه‌ای تا ۹۰ درصد قوانین اجرا شود، اما به این حاکمیت قانون نمی‌گویند زیرا باید ببینیم این اجرا به واسطه حاکمیت قانون است یا اراده شخص حاکم. هنگامی که اراده‌ای فوق حاکمیت قانون باشد و حاکمیت قانون را نقض کند این بدان معنا نیست که او همه قوانین را نقض می‌کند بلکه او بر اساس مصالح و منافع شخصی خود دست به نقض قانون می‌زند.

بنابراین نخستین ویژگی دولت مدرن در رابطه با قانون این است که قراردادی است و در این حالت دولت مبتنی بر قانون است و وقتی مبتنی بر قانون شد یعنی اینکه قساوتن فوق اراده اشخاص است. هیچ مصلحتی در دولت مدرن فراتر از مصلحت حاکمیت قانون نیست. البته در فضایی که ما طی سال‌ها در آن زیسته‌ایم، نگاهمان نسبت به قانون اینگونه بوده که قانون را همیشه معادل اراده شخص حاکم دانسته‌ایم به همین دلیل مردم به آن بدبین‌اند و درکی از آن ندارند و خود را ملزم به آن نمی‌دانیم.

نکته بعدی این است که وظیفه دولت مدرن چیست؟ به دلیل محدودیت‌های سرزمینی و جمعیتی دولت مدرن نمی‌تواند و نه باید وظیفه‌اش زادی و راهنمایی مردم را به سمت عقیده یا مکتب خاصی داشته باشد. هنگامی که این دو عنصر تعیین‌کننده دولت و ملت مدرن می‌شوند، نتیجه می‌گیریم که همین دو عنصر نمی‌توانند این هدف را محدود کنند. بنابراین در جست‌وجوی هدف و غایت دولت مدرن باید گفت که در مفهوم عام هدف دولت خیر عمومی است. حال باید پرسید خیر عمومی را چه کسی تعیین می‌کند؟ از آنجا که پایه تمام قوانین اعم از قوانین محتوایی و شکلی و شیوه اجرای آنها همین خیر عمومی است، هر کس ممکن است برداشتی از خیر عمومی داشته باشد، اما در نهایت در یک جمعیت و یا سرزمین مشخص برآیند افکار عمومی است که خیر عمومی را تعیین می‌کند. پس منشاء حقوق اراده عمومی است. هر چند هر کدام از افراد جامعه براساس منظر خود می‌تواند طرفدار حقوق مردم‌نظر خود باشد، اما از منظر کلی اراده کلی جامعه تعیین‌کننده خیر عمومی است مثل جامعه‌ای کاتولیک که خیر عمومی را در ممنوعیت سقط جنین می‌بیند. مهم این است که دموکراسی به عنوان شکل قابل قبول دولت مدرن پذیرفته می‌شود چون اگر قرار باشد که خیر عمومی را عموم مردم و افراد عضو جامعه تعریف کنند و دولت هم آن را به اجرا گذارد تنها دولتی می‌تواند آن را به اجرا گذارد که دموکراتیک باشد و از مردم برآمده باشد.

نکته دیگر اینکه فارغ از اینکه خیر عمومی و پایه حقوقی آن چیست، این است که شیوه اجرای این قوانین چگونه است؟ در حقیقت باید دانست که دولت مدرن دارای ویژگی عقلانیت است. عقلانیت دارای دو شاخص است یکی غلبه نگرش علمی بر معارف انسانی و دوم حصول حساب شده هدف معین از طریق استفاده از محاسبات علمی.

اگر هر دو این ویژگی‌ها در کل در نظر گرفته شود می‌فهمیم که پایه حقوق نه تنها از خیر عمومی است بلکه عقلانیت ابزاری هم بر آن حاکم است.

تک تک قوانین حقوقی را می‌توان از این زاویه بررسی کرد و فاصله خود را با یک دولت مدرن نخمین بزیم. یعنی می‌توان با نگاهی از این دست حقوق خانواده، قوانین کیفری و نوع مجازات را بررسی و نقد کرد.